

دو شاهرخ در قلمروی بگنجند



رساندید!

در این هر دو ترازی می باشان، قهرمانان و پهلوانان
بیشماری سروکار داریم:

شاهان که دارنگان فرهایزدی هستند.

پهلوانان (life Serving) که باید نگهبان این فرهایزدی و یکپارچگی ایران زمین باشند و فراتر از خویش می روند.

قهرمانان (Self serving) که درگیر خویشنند و هر آنچه می کنند درجهت خدمت به خویش است.

در سراسر شاهنامه مهمترین وظیفه پهلوانان غیر از دفاع از سرزمین شان نظرات بر کارشان است.

در «رستم و سهراپ» نیز حفظ ایران زمین مرکز توجه است. تو رانیها در صددند تا ایران زمین را به زیر سلطه خود درآورند. ایرانیان در مقابل آنرا با چنگ و دندان نگاه می دارند. رستم نگاهبان ایران است

ومرگ او مرگ کشور. دفاع از ایران دفاع از خویش است و اگر ایران بینفتند این پندار هست که خویش خواهد افتاد. غمنامه رستم و سهراپ اتفاق می افتند چون رستم پهلوان پهلوانان باید یگانگی ایران زمین رانگ دارد.

هر چند در سر آغاز مهمترین بینش برای پهلوانان (ایران زمین) است و یکپارچگی آن و براق قهرمانان بهم آوردن دوسوی طیف با آرزوی جهانی بدون مرز، در پایان اما پهلوانان دچار خطأ هم می شوند، اما چون خطایشان بر حق است ردای پهلوانی بر تتشان و نشان پهلوانی بر بازیشان می ماند. خطای

پهلوان به عظمت خود پهلوان است و هیچ کس جز او قادر به رفع و رجوع آن نیست، در حالیکه قهرمان شور بختانه مكافات خطای خود را با خون خویش میدهد. اما زمانی که هر دو به خرد رخصت حضور و ظهور دهنده، به اتفاق به یک نقطه می رسند: دریغ و درد که چگونه فرست جلوه گری به رواداری و پذیرش داده شد. در اجرایی که امشب شاهدش هستید و ترکیبی از «رستم و سهراپ» فردوسی و «مهره سرخ» سیاوش کسرائی است، به نظره قهرمانان و پهلوانان نشسته اید.

آنکه هر آنچه هستند می مانند، آنکه روبه پیش دارند و رشد می کنند و آنکه سر می خورند و وا می مانند. جانمایه هر دوی این ترازی نیز پنهانکاری است و خدمعه و آنکه چشم خود را می بندد. در این میان هر چند عشق و احساس سخت در کارنده، اما در نهایت خرد است که از سوی هر دو شاعر مورد پستند و ستایش قرار می گیرد و خوانده از جانب هر دوی اندیشیدن خوانده می شود. وظیفه ای که چالش امشب شمای تماشاگر است.

در آغازین صحنه «سهراپ» سیاوش کسرائی را

تاریخ این نخستین بار نیست که یک انسان ناچار می شود میان فرزند خویش از یک سو، و میهن و پیمانهای اجتماعی اش از سوی دیگر، به چنین گزینش در دنک و ورنج آوری تن در دهد. راز مهم این سوگنامه و اوج ترازی در همین جا و در همین



عکسها از سینم

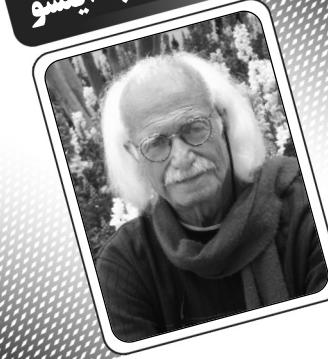
گزینش است. چه سوگی در دنکتر از گزینش میان فرزند و وظایف مقرر برای پهلوانی؟ آیا رستم برای آنکه از آینین های مقرر پهلوانی دور نشود، پایش درنگاهداری و نگاهبانی این آینین سست نشود و

سازمان های معتبر امریکایی سالن از جمعیت مشتاق لبریز بود و نمایش را با یی تابی انتظار می کشید که هما سرشار نویسنده، روزنامه نگار و برنامه ساز برجسته رادیویی متن تکان دهنده ای را با توانایی قرائت کرد. به نام «قهرمانی و پهلوانی: خرد و احسان» به این شرح: «اگر پذیریم که شاعران بزرگ برترین مورخان زمانه هستند و آنچه که تاریخ نویسان از کار می ایستند، شاعران آغاز می کنند، به این باور می رسمیم که فردوسی و سیاوش کسرائی هر دو شاعران تاریخ و روزگار خویش بودند. نه تنها تاریخ گذشته، بلکه شاعر آن تاریخی که پیش رو



بی بی کسرایی و فرهنگ فرهی

از آنسوی به اینسو



فرهنگ فرهی

می خواستم درباره ی «مهره سرخ» نویسم که نقد رشک انگیز و روشنگرانه ی فیروزی خطیبی را خوانده بودم که با یک دریافت سنجیده و آگاهانه هم به نظرم کافی می آمد و هم به دوستان توصیه کردم که مقاله ی اوراقی از وقت تا تراز بخواند که راه فهم و درک آنرا هموارتر می کند. اما دلم می خواست به دوشه نکته اشاره کنم و به دو شاهرخ که برخلاف گنجیده اند. و چه کار شگفت انگیزی هم عرضه داشته اند. دلم به درد آمد که بزرگمردی آهنگساز و استاد تاتر و سینما در همسایگی مالوس آنجلسی ها در دانشگاه ساندیاگو تدریس می کند، کارنامه ی



از راست: مجین کرمی، فرهنگ فرهی، گوهر خیر اندیش، محمود کرمی و آقا اخوت

مهر فرزند او را درگیر تردید نکند، جز این چاره ای داریم.

شاید بیشترین پرسشها از فردوسی در سراسر سیاوش کسرائی سراینده منظمه حمامی «آرش کمانگیر» میوه جوانی گوینده و با فرسنگ هافاصله «مهره سرخ» که در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسیده میگوید: «در سفینه بزرگ فردوسی مهره ای یافتم سرشار از زیبائیهای زندگی و آغشته به تمام تاریکهای مرگ ارش کمانگیر میوه گوینده و با فرسنگها فاصله مهره سرخ میراث سالخورده گی من است. اگر شباhtی در میان این دو شعر باشد در وجه کلی آهاست، که هر یک با زبان روزگار خویش در جستجوی پاسخی به نامیدی ای اند.

در این هنگامه پرآشوب که میهن بلاخیز ما نیز در کشکش بود و نبود و نام و تاریخ و فرهنگ خویشتن است من «مهره سرخ» را به دست شما آگاهان می سپارم. همچنان که یک بار در سی و هفت سال پیش «آرش» را به شما و اگذارم و شما اورا در دست و دامان و گهواره دلهایتان به برومندی

درخشانی دارد و با بسیاری از بزرگان در رشته خود از جمله پیترسلز همکاری داشته و ما نمی شناختیم و دریغ و درد ... مگر شاهرخ مشکین قلم را می شناختیم؟ تازه دوشه سال است آنهم به همت خودش در شهر ما ظهر کرد که به دنبال آن سه چهار کار خوب و متعالی هم از او دیدیم این که نمایش های سبک و به اصطلاح کمدی رواج دارد و روی صحنه می آید و سالان را پر می کنند بدان معنا نیست که در این شهر ۷۰۰-۶۰۰ هزار نفری افرادی که مشتاق دیدن کار خوب هستند اصلا وجود ندارد شاهد این مدعای این واقعیت است که هرگاه کار خوب روی صحنه برود باز سالان پر می شود تنها تخصص و خبرگی می خواهد، عشق به تاتر می خواهد. شاهرخ مشکین قلم طراح رقص و رقصنده است عضو تاتر کمدی فرانسه است شاهرخ یادگاری هم بیشتر در واقع فقط با جامعه امریکایی کار کرده - از اینروست که

از مهرآباد تا لوس آنجلس

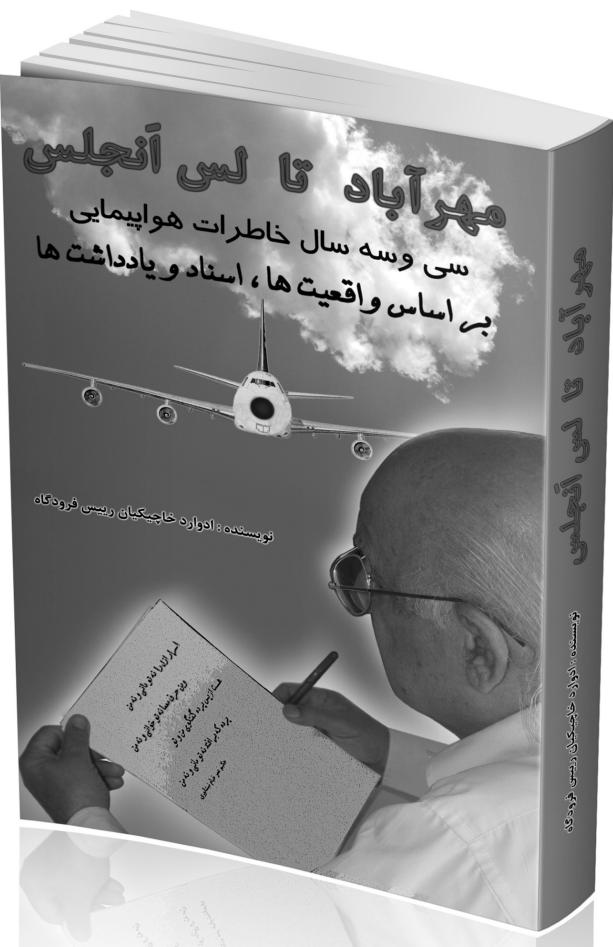
نویسنده: ادوارد خاچیکیان

تنها اثر ماندگار در هوایپمایی باز رگانی ایران، با تصاویر رنگی.
این کتاب نتیجه یک عمر زحمات و تحصیلات بالای هوایپمایی نویسنده
می‌باشد، کتابی که رویدادهای آن هیچ وقت دوباره تکرار نخواهد شد
در ۴۴۰ صفحه با عکس‌های رنگی و اسناد و مدارک

برای دریافت کتاب مهرآباد تا لوس آنجلس
به سایت و تلفن و آدرس زیر مراجعه کنید.

Tel:(818) 823-8778
www.edforiranair.com
P.O. Box: 411, Verdugo City CA 91046

فروش در کتابسرا (۱۴۴۱) وست وود بلوار (310) 477 4700



میهمانی شام به افتخار زنوال بل، سرپرست و مشاوران

تیمسار خادمی به افتخار ورود ژنرال بل سرپرست گروه مشاوران پان امریکن به تهران، مهمنانی شامی در رستوران ساندیز تدارک دید، در راس ساعت ۸ شب به آنجا وارد شدم، خادمی و بل نزدیک در رودی ایستاده بودند تا به مدعوین خوش آمد بگویند. پس از ادای احترام و معرفی خودم به ژنرال بل، هنوز چند قدمی دور نشده بودم، مدیر عامل مرا صدا زدتاً نزد او برگردم، و از ژنرال بل سوال کرد: آیا ادوارد را می‌شناسی، بل جواب داد بل، فکر می‌کنم او را در فرودگاه دیده باشم. خادمی گفت، بنظر میرسد اورا خوب نمی‌شناسی، او همان کسی است که کاریاد دویچ مدیر کل عملیات داد تا او پس از سه سال بتواند روی پای خود بایستد. ژنرال بل باشندگان این حرف وضع روحی اش دگرگون و قیافه اش در هم شد، سرپایی مرا برانداز کرد و گفت اوه!!
بقیه هفته بعد در مجله جوانان

قیمت کتاب در سراسر آمریکا: ۲۵ دلار

ساز شکفت انگیز باستانی بازدیک به دوره ای باستان به صدا درآمد با تصویری از سازی غریب که ره آورده سفر به کشورهایی چون ایران و مصر و... و دیگر کشورهای باستانی است. رقص‌های داشت اکه داستان رستم و سهراب است و آمیزه ای با «مهره سرخ» سیاوش کسرایی که او را از دوران نوجوانی می‌شناختم هر دو یک آرمان سیاسی داشتیم فصد ما و صدھا هزار دیگر تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی و به آزادی و دمکراسی بود، حزب را باور داشتیم، برای رهبران احترام فرق العاده قایل بودیم... سیاوش فعالیت گسترده تر داشت من که بعد از دوره ای زندان در قزل قلعه که شاهد ندانمکاریها و تبهکاریهای رهبران زندانی بودم بعد از آزادی از حزب درآمد اما سیاوش ماند و انقلاب هم که شد بر آن صحنه نهاد و به عضویت کمیته مرکزی رسید چرا که شوروی و در نتیجه حزب می‌خواست خمینی را حفظ کند حتی دکتر کیانوری کاندیدای ریاست مجلس خبرگان شد و دیگر رهبران هم... خمینی را باور کرده بودند... وقتی جنگ مغلوب شد... و توده ای ها را قلع و قمع می‌کردند، به بند می‌کشیدند دوران سرگردانی لبریز از عشق به وطن بود می‌نویسد:

«...در سفینه بزرگ فردوسی مهره ای یافتم سرشار از زیبایی های زندگی و آغشته به تمایی تاریکی های مرگ» و به نظر من شاهرخ مشکین قلم با یک کلمه در پایان نمایش «سیاهچال» به یک جمعبنده موجز میرسد. بخت من در سالهای تبعید آشایی با شاهرخ مشکین قلم و اخیراً شاهرخ یادگاری بوداز اینرو درودی دارم به همه به یکایک آنها که او را در تدارک «مهره سرخ» یاری رساندند. از پروین جوادی باید سپاسگزار بود که با عشق و دلبستگی به این مهم پرداخت علاوه بر سازماندهی سالان و توزیع بیلت از پشت صحنه به ذکلمه ای شعر پرداخت با دریافتی سنجیده و صدایی شکوهمند و همینطور بی کسرایی دختر شایسته سیاوش که می‌گفت دو سال خون دل خوردیم تا کار را آماده ی نمایش کنیم و شعرهایی که خود شاهرخ یادگاری خواند پر صلاقت و تاثیرگذار انگار سازش طیف و دلنشیں و هیجان انگیز و شوق آمیز.

افتخارآمیز است که یک موسسه‌ی معتبر آمریکائی (KPFK) اسپانسر برنامه شده است از یکایک آنها که میتوانست نقشی ایفا کند به علتی یا برای صدای خاص خود از پشت صحنه که به تفهمی صحنه یاری میرساند و چه از رقصندۀ ای برجسته دکتر افسین مفید (فرزند برومند بیشن مفید) که سالهای سال در سازمان بالهی نیویورک می‌رقصید و اینک طابت می‌کند و چه... و قتنی سالان را ترک می‌کردم این سروده‌ی شاملو در ذهنم می‌درخشد که:

اینک چشی بی دریغ
که فانوس اشکش
شوریختی مردی راکه تنها بودم و تاریک
لبخند می‌زنند
آنک منم که سرگردانی هایم را
تابدین جل جلتا
پیموده ام.

می‌بینیم، زخم خورده و در حال نزع، که زندگی از روز دیدار تهمینه و تهمتن تا روزمرگ از مقابل چشمانتش می‌گذرد و در ذهنش جریان می‌باید: نخست به جهان حمامی فردوسی گام می‌گذارد و آنگاه با پروازی به بلندای قرون و اعصار به امروز ایران می‌آید و خود را از دریچه چشمان سیاوش کسرایی برانداز می‌کند. کشته شدن خویش را دوبار - نخست با رخصت پردرد فردوسی و دیگر بار با حسرت جگرخراش کسرایی - تحریه می‌کند، ما رانیز در این سفر به دنبال خود می‌کشاند و روزنه ای برای تفکر به رویمان می‌گشاید: هنگامی که روشنگر وظیفه اش را - که دیدن است و بازگو کردن، حس کردن است و انتقال دادن، متاثر شدن است و متاثر کردن - انجام دهد، حتی اگر یک نفر را آگاه کند تا دنیا اطرافشیدن کند، اگر تنها یک نفر را آگاه کند تا دنیا اطرافش را با دیده بازتری بنگرد، کوششی بس ستایش انگیز کرده است. داستان «مهره سرخ» بر پای حمامه «رستم و سهراب» (یکی داستانی بر از آب چشم) نوشته شده است و ریشه در تاریخ دیرپای ایران دارد، از سرنوشت ملتی صحبت می‌کند که با آین و رسم عاشق کشی، پسرکشی، قهرمان پروری و پهلوان ستیزی زیسته است. پشتونه پیام کسرایی در «مهره سرخ» آرزوها و امیدهای برادرانه ای های سوخته، خونهای ریخته و پهلوانی ها و قهرمانی های در نیمه راه مانده است. این حمامه را توانسته است آنچه را که این دو اندیشه و روز در این ترازی دیده اند بینیم؟ حکایت کشته شدن پسریه دست پدر با میانجیگری بیگانگان سیاهدله و بدسرشت که عشق را سد راه خویش می‌داند و نفرت و قتل و کشtar و جنگ را لازم. اینان که در صددند از قهرمان پاکدل و ساده اندیش و پهلوانان پاییند آئین سوءاستفاده کنند تا آرمان خود را که سخت شیفته اش هستند پیش ببرند: آرمان دستیایی به قدرت، خونریزی، جنون حذف رقیب و دگراندیش وبالآخره مطلق گرانی. پیام فردوسی که از رستم و سهراب و گردآفرین و تهمینه می‌سراید و پیام کسرایی که از آرمان گرایی و خودکامگی می‌گوید پیام دیروز و امروز ساکنان اقلیم و سرزمین ایران است . ولی چند بار دیگر این قصه تکراری باید از نو سروده شود تا ما پی به وجود دیو درون خویش که همزاد دیو سید شاهنامه است بیریم؟ دیوی که همواره به سوی فرزندکشی سو قمان میدهد؟ چند شاعر و اندیشمند و نویسنده دیگر باید برایمان سرایند که «آی عشق آی عشق چهره آییت پیدا نیست؟» تا ما به عشق بدون حسابگری و پنهانکاری و خدعا و آز امان جلوه گری بدهیم؟

چند با دیگر باید از فردوسی بشویم:

خرد چشم جان است چون بنگری
توبی چشم جان، آن جهان نسپری؟

یا از کسرایی بخوانیم:

ازمن شنوه که روشنی جان دوای توست

در سنگلاخ چشم دانایی، سهراب جای توست؟

که به یاد بسپاریم:

تاعاشقان میادگزین پس خطاروند

با این چراغ سرخ به ره آشنا روند

که دروازه راه را برای تماس می‌گشاید.

اینک زمینه آماده می‌شود برای شروع نمایش و یک